

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی-پژوهشی

سال هشتم-شماره دوم-تابستان ۱۳۹۴-شماره پیاپی ۲۸

## عوامل موثر در روابط انسانی مبتنی بر محبت از منظر جلال‌الدین مولوی

در مثنوی معنوی

(ص ۲۲۴-۲۰۵)

لعیا خدادادی (نویسنده مسئول)<sup>۱</sup>، ابراهیم کلانتری<sup>۲</sup>، زهرا رضازاده<sup>۳</sup>

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۱۱/۰۹

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: ۱۳۹۴/۰۵/۲۷

### چکیده

پرسش از عوامل موثر بر ایجاد محبت، ذهن هر انسانی را که به روابط اجتماعی اهمیت میدهد به خود مشغول میدارد. عوامل متعددی در جاذبه بین فردی و روابط محبت‌آمیز بین انسانها موثر است که برخی از آنها مورد توجه جلال‌الدین مولوی در مثنوی قرار گرفته است. در این پژوهش، دو دسته عوامل ارادی و عوامل غیر ارادی موثر در جاذبه بین فردی مطالعه شده است. از بین عوامل غیر ارادی، سنخیت و جنسیت از جمله عواملی است که بیش از عوامل دیگر در مثنوی، مورد توجه قرار گرفته است. این نوشتار به تبیین نه مورد از عوامل اختیاری موثر در روابط انسانی مبتنی بر محبت میپردازد که بیش از عوامل دیگر در مثنوی به آنها پرداخته شده است. شایستگیهای اخلاقی، خوی نیک، احسان، مهربانی و مهرورزی، هدیه دادن، بخشش و سخاوت، عفو و گذشت و کرم، وفاداری، و دید و بازدید و عیادت، نه عامل ارادی هستند که بر ایجاد روابط محبت‌آمیز تاثیر میگذارند.

**کلمات کلیدی:** روابط انسانی، سنخیت، محبت، احسان، سخاوت.

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری مدرس اخلاق اسلامی دانشگاه تهران. Ikhodaee@yahoo.com

<sup>۲</sup> دانشیار علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران

<sup>۳</sup> استادیار علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران

## مقدمه

روابط انسانی و عوامل موثر در آن، و شیوه‌ها و فرصتها و تهدیدهای روابط سالم در سالهای اخیر، مورد توجه عده کثیری از محققان بوده است. تاکید این نوشتار بر نقش محبت در روابط انسانی و پاسخ به این پرسش است که از منظر جلال‌الدین مولوی چه عواملی بر روابط انسانی مبتنی بر محبت تاثیر میگذارند؟ با جستجو در مقالات فارسی، بنظر میرسد این نخستین بار است که این پرسش، و پاسخ به آن، مورد توجه قرار گرفته است. این پژوهش به شیوه تحلیل محتوای ابیات مثنوی و استفاده از احادیث مرتبط با محبت و کتب شارحان و مفسران مثنوی انجام گرفته است.

دهخدا "روابط" را جمع رابطه معرفی نموده و به لغت "رابطه" ارجاع داده (فرهنگ دهخدا، ذیل واژه روابط) و سپس نوشته است: در اصطلاح فارسی زبانان: ارتباط. رفت و آمد. مراوده، معاشرت. آمیزش. در فرهنگ فارسی معین نیز "روابط" را جمع رابطه؛ و به معنی پیوندها، پیوستگیها آورده است. منظور از روابط انسانی، روابطی است که در آنها، انسان با انسان رابطه برقرار میکند. بر این اساس روابط انسانی را میتوان به دو دسته تقسیم کرد: ۱- رابطه انسان با خود و ۲- رابطه انسان با انسانهای دیگر. (رک. مبانی ارتباطات انسانی، فرهنگی، ص ۱۲ و ۱۳؛ ارتباط شناسی، ص ۳۶۹) آنچه در این نوشتار مورد توجه قرار میگیرد دسته دوم، یعنی روابط انسان با سایر انسانها است. از اینرو تلاش خواهد شد مهمترین عوامل موثر بر روابط انسانی مبتنی بر محبت از منظر جلال‌الدین محمد مولوی با تکیه بر ابیات مثنوی معنوی تبیین گردد.

آنچه در این بحث به عنوان یک مبنای مهم باید مورد توجه دقیق قرار میگیرد این است که انسان موجودی است که بر حسب طبیعت و فطرت خود، اجتماعی است. محبت بین انسانها ریشه در فطرت آنها دارد و لذا نه تنها انسانهای دیگر که همه موجودات زنده را دوست دارند. (فلسفه اخلاق، ص ۵۲). نگاهی به آیات قرآن کریم و احادیث حضرات معصومین علیهم السلام اهمیت محبت در دیدگاه اجتماعی اسلام را نشان میدهد. در حدیثی که از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است ایشان فرموده‌اند دین همان محبت است و محبت، همان دین است (وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۷۱). در روایت مذکور، امام با استناد به پاره‌ای از آیات قرآن کریم نتیجه گرفته‌اند: هل الدین الا الحب. (همان) "عنصر محبت، بقدری در تحقق برنامه‌هایی که اسلام برای پیشرفت جامعه انسانی پیش‌بینی کرده موثر است که امام باقر (ع) دین اسلام را چیزی جز محبت نمیداند" (دوستی در قرآن و حدیث، ص ۱۹).

در نگاه روانشناسان اجتماعی و متخصصان علوم ارتباطات، پیوند داشتن با انسانهای دیگر، یکی از اولین اهداف ارتباط است. همچنین بنظر فیلسوفان قدیم و متاخر، زندگی اجتماعی و معاشرت با دیگران، اقتضای طبیعت و سرشت انسانی است. خواجه نصیرالدین طوسی، در بیان انواع جنس عدالت، تودد را یکی از انواع تحت جنس عدالت میدانند و میگوید: و اما تودد، طلب مودت اکفاء و اهل فضل باشد به خوشرویی و نیکوسختی و دیگر چیزهایی که مستعدی این معنی بود. (برگزیده اخلاق ناصری، ص ۳۵) در نگاه خواجه نه نوع، از دوازده نوع تحت جنس عدالت مرتبط با مهرورزی و مهربانی است.<sup>۱</sup>

این مطالعه به بررسی جنبه‌های از آموزه‌های مثنوی در مورد اخلاق اجتماعی میپردازد که محبت را زیربنای ارتباطات بین انسانها تلقی میکند. عوامل محبت را میتوان به دو دسته اصلی تقسیم کرد: اول: اموری که غیرارادی و غیر اختیاری است و دوم: اموری که وابسته به امور اختیاری انسان - اعم از خلقها یا افعال - است. در این نوشتار، ابتدا به امور غیر ارادی و سپس به امور ارادی خواهیم پرداخت.

#### ۱- جنسیت، جذب، و سنخیت مهمترین عامل غیر ارادی

فیلسوفان، متخصصان و اندیشمندان عوامل متعددی را برشمرده‌اند که بر ایجاد محبت و جاذبه بین فردی موثر است از جمله: علیت (آیین مهرورزی، ص ۵۰)، کمالجویی (الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه، ج ۷، فصل ۱۵، ص ۱۴۸ و ۱۵۰)، زیادوستی (فلسفه اخلاق، ص ۹۰)، سنخیت (جاذبه و دافعه امام علی ع، ص ۱۹). از بین عوامل فوق در مثنوی به عامل تناسب و سنخیت توجه بیشتری شده است.

حکما و صوفیه میگویند جنسیت علت انضمام است و مولانا جذب و کشش را حاصل و نتیجه هم جنسی میدانند و اصل جنسیت و آثار آن را در چهل و دو موضع از مثنوی مطرح ساخته است. (شرح مثنوی شریف، ج ۱، ص ۲۷۲) از بین حکایات مختلف و متعددی که جنسیت را بیان میکند برخی مشهورتر از بقیه‌اند از جمله مرغی که با غیر همجنس خود میپیرید، و حکایت جالینوس که از همدلی دیوانه با او نگران شده بود، حکایت

---

۱. نه مورد عبارتند از: اول صداقت که "محبتی صادق بود که باعث شود بر اهتمام جملگی اسباب فراغت صدیق و ایثار رسانیدن هر چیزی که ممکن باشد به او". ترتیب انواع تحت جنس عدالت پس از صداقت عبارتند از دوم الفت، سیم وفا، چهارم شفقت، پنجم صلت رحم، ششم مکافات، هفتم حسن شرکت، هشتم حسن قضا، و نهم تودد. همانطور که مشاهده میشود همه نه مورد فوق به ارتباطات مهرورانه بین انسانها مربوط است. بعلاوه، مورد دهم یعنی تسلیم نیز گاهی به روابط انسانی مبتنی بر محبت بر میگردد او تسلیم را چنین تعریف کرده است: آن بود که به فعلی که تعلق به باری تعالی داشته باشد، یا به کسانی که بر ایشان، اعتراض جایز نبود، رضا دهد و خوش منشی و تازه رویی آن را تلقی نماید و اگر چه موافق طبع او نبود. (گزیده اخلاق ناصری، ص ۳۵)

عبدالغوث که بر اثر موانست با پریان دیگر تحمل انسانها را نداشت (دفتر ششم) و حکایات فراوان دیگر که بطور مستقیم و غیرمستقیم به بیان جنسیت پرداخته‌اند.

در دیدگاه مولوی هر جنسی، جنس خود را میرباید اسب و سوار هر کدام همجنس خود را میشناسند و جذب میشوند<sup>۱</sup>. انسان وقتی دوست میبیند، حس رحمت و مهربانی او جلوه میکند و بالعکس "خصم بینی از تو سطوت میجهد" خوبها خوبها را جذب میکنند و بدیها جذب بدها میشوند.

میتوان گفت در نگاه مولوی کشش فرع بر چشش است؛ هر موجودی به سوی چیزی جذب میشود که قبلا آن را چشیده باشد. مثل وقتی که انسان از طعامی بچشد اگر آن طعام ملایم طبع او باشد، بدان میل و کشش پیدا میکند. بنابراین هر موجودی بسوی چیزی حرکت میکند که برای او جذب کننده است؛ او عوامل درونی جذب کننده را بر دو نوع میداند؛ یکی عوامل حقیقی که عبارت است از افکار و خواطر مثبت و سازنده که انسان را بسوی خیر و صلاح جذب میکند و دیگری عوامل دروغین که انسان را بسوی مظاهر دنیوی و اهوای نفسانی میکشد (شرح جامع مثنوی، ج ۴، ص ۳۸۹)

چشم هر قومی به سویی مانده است      کان طرف یک روز ذوقی رانده است ۸۸۸/۱  
ذوق جنس از جنس خود باشد یقین      ذوق جزو از کل خود باشد بین ۸۸۹/۱  
جنش هرکس به سوی جاذب است      جذب صادق نه چو جذب کاذب است ۱۳۲۱/۴  
میروی گه گمره و گه در رشد      رشته پیدا نه و آن کت می کشد ۱۳۲۲/۴  
بنابراین میان اجزاء و کل خود، مجانست و الفت وجود دارد و این امر موجب پیوستگی و اتصال آنها میشود.

گاه ممکن است که ظاهرا جنس موجودی با جنس دیگری فرق داشته باشد، ولی استعداد و قابلیت همجنس شدن با آن را دارد. یعنی همینکه به موجودی دیگر پیوست، با او همجنس شود (دفتر ۱/۸۹۰). مولوی آب و نان را مثال میزند که ظاهرا همجنس انسان نیستند ولی همینکه داخل بدن انسان میشوند همجنس او میگردند و سبب رشد و نمو او میشوند. در نگاه مولوی اگر ذوق و کشش ما متوجه امری شود که با ما همجنس نباشد، بلکه فقط مشابهتی صوری و ظاهری با ما داشته باشد، پایدار نمیماند و از میان میرود، زیرا سبب این ذوق تنها مشابهت ظاهری بوده است و چنین چیزی عاریتی است و باقی نمیماند. ذوق و لذتی که از جنس حقیقی نباشد و از تشابه و ماندگی ناشی شود، زودگذر

۱. اسب داند اسب را کو هست یار      هم سواری داند احوال سوار ۱۲۸۵/۲

است و دیر نپاید و بسان مال عاریتی بعد از اندک مدت به صاحب اصلی مسترد گردد (تفسیر مثنوی مولوی، ج ۲، ص ۲۵۱ و ۲۵۲)

و ز غیر جنس باشد ذوق ما آن مگر مانند باشد جنس را ۸۹۳/۱  
آنکه مانند است باشد عاریت عاریت باقی نماند عاقبت ۸۹۴/۱  
یک استثنا در مورد جذب هست و آن وقتی است که جاذب قصد فریب مجذوب را دارد  
مثال مثنوی، گوی است که پروار میشود تا به دست قصاب سپرده شود. (۲۰۵۵/۲-۲۰۵۶)  
(۲۰۵۶)

به نظر مولوی ایمان یا عدم آن نیز بر اساس تجانس است؛ از دید وی ایمانی که وابسته به معجزه باشد ارزش چندانی ندارد. بلکه بوی تجانس و نوعی تناسب و همگرایی، موجب میشود انسان از حاق ضمیر خود ایمان بیاورد. و بالعکس اگر دل فرد از جنس اصحاب درد نباشد، با مشاهده عینی معجزه نیز ایمان نخواهد آورد:

چون نبند بوجهل از اصحاب درد دیدصد شق قمر باور نکرد ۲۰۶۰/۲  
به همینسان در حکایات متعددی جذب شدن بدان به بدی مورد توجه قرار گرفته است. باطلان، باطلان را و عاطلان، عاطلان را جذب میکنند و خبیثان نیز مجذوب خبیثات میشوند. (دفتر دوم ۲۰۵۵-۲۰۵۶). در دفتر دوم مثنوی، یک عنوان اختصاص دارد به "پذیرا آمدن سخن باطل در دل باطلان"؛ بنظر مولوی طبیعی است که نزد انسان کج-مدار، راستیها و درستیهها، کج و ناپسند نماید. همانطور که انسان احول، نیز در مورد دو تا بودن ماه تردید ندارد و با کسانی که آن را یکی میبینند در می افتد، به همین سان دروغ و خبائث، متناسب با دروغگو و خبیث است و سعه صدر نیز با دست گشاده تناسب دارد، بهمین دلیل لغزش در سنگلاخ و گمراهی شایسته افراد نابینا است. (دفتر دوم ۳۶۳۶-۳۶۴۰) در حکایت مردی که دوستی خرس را بر دوستی انسانها ترجیح داده بود مولوی، علت این امر را نادانی و سگ‌منشی فرد میدانند که بخاطر آن نمیتواند به عاقل اعتماد کند. (دفتر دوم، ب ۲۰۳۴ و ۲۰۳۵). در حکایت "متهم شدن لقمان" مولوی میگوید حکمت اقتضا میکند که پلیدیها ویژه پلیدان باشد و لذا شخص زشتخوی و پلید، قرین همتای خود است. با اشاره به آیه ۲۶ سوره نور مولوی میگوید:

الخبیثات للخبیثین حکمت است زشت را هم زشت جفت و بابت است ۳۶۰۴/۱  
پس تو هر جفتی که میخواهی برو محو و هم شکل و صفات و دوست شو ۳۶۰۵/۱  
نور خواهی مستعد نور شو دور خواهی، خویش بین و دور شو ۳۶۰۶/۱  
همچنین مولوی مثالهایی از همجنس بودن و جذب براساس جنسیت (از قبیل صفیر

مرغ، سراب، سکه تقلبی<sup>۱</sup>) بیان کرده است. بر اساس اعتقادات پیشینیان هر یک از انسانها با برخی از ستارگان سنخیت دارند که در رفتار و خلق و خوی ایشان تاثیر میگذارد، مولوی در بیان شاعرانه خود این مطلب را نیز به تصویر میکشد و حتی میگوید ادریس پیامبر که به پایه گذاری علم نجوم مشهور است با ستارگان جنسیت داشته است. (دفتر ۶ بیت ۲۹۸۵ الی ۲۹۹۱)

در مثنوی برای بیان چگونگی جذب انسانها به پیامبران، از مثال آموزش طوطی استفاده شده است. آموزش طوطی مستلزم آن بود که صدایی از همجنس خود یا مثل خود - هرچند در آینه خود را ببیند - بشنود تا با تقلید از او، تکلم را بیاموزد. چون مردمان لیاقت ارتباط مستقیم با منبع وحی الهی را ندارند پس انسان کامل میان حضرت حق و خلق واسطه شده است و از اینروست که انبیای عظام از میان آدمیان انتخاب شده اند تا مردمان بتوانند آنان را سرمشق و اسوه خود سازند زیرا طبق قاعده تجانس، بشر نمیتواند با غیر همجنس ارتباط و الفت برقرار کند. خداوند متعال نیز برای هدایت انسانها مردمانی از جنس خود ایشان فرستاده است. (دفتر پنجم، ب ۱۴۳۰-۱۴۳۴) (دفتر پنجم، ب ۱۴۳۵ و ۱۴۳۷)

با توجه به اینکه انسان و هر موجودی دوست دارد با همجنس خود ارتباط داشته باشد، بنظر مولوی بدترین عذاب هممفس شدن با غیر همجنس است. (دفتر پنجم، ب ۸۴۱) مولوی در ذیل قصه "آهو بچه‌ای که در بین جانوران دیگر محبوس شده بود" به ایراد نکاتی عارفانه میپردازد: ای انسان تو از دست این جسم دچار عذابی، زیرا پرنده روح تو (به منزل باز شکاری) با پرنده‌ای بسته شده است که گویا باز در بین زاغان و جفدان (غرایز حیوانی) بسته شده باشد که در بین غیر همجنس خود غریب و زار و درمانده است (دفتر پنجم، ۸۴۲-۸۴۴)

بنظر مولوی همه مهرورزیهای این دنیا از جنس درخت عشق الهی و و نیز قهرها از جنس قهر الهی است؛ همانطور که خوبان خوبان را جذب میکنند انسانهای لالابالی نیز هم سنخ خود را جذب میکنند. (دفتر ششم ایات ۲۹۸۳-۲۹۸۴) در دیدگاه مولوی حتی ادریس پیامبر که به پایه گذاری علم نجوم مشهور است با ستارگان جنسیت داشته است. (دفتر ۶

۱. ذوق جنس از جنس خود باشد یقین/ذوق جزو از کل خود باشد ببین/یا مگر آن قابل جنسی بود/ چون بدو پیوست جنس او شود/ همچو آب و نان که جنس ما نبود/گشت جنس ما و اندر ما فزود/ نقش جنسیت ندارد آب و نان / ز اعتبار آخر آن را جنس دان / و ز غیر جنس باشد ذوق ما / آن مگر مانند باشد جنس را / آنکه مانند است باشد عاریت / عاریت باقی نماند عاقبت/ مرغ را گر ذوق آید از صفیر / چونکه جنس خود نیابد شد نفیر / تشنه را گر ذوق آید از سراب چون رسد در وی گریزد جوید آب / مفلسان هم خوش شوند از زر قلب / لیک آن رسوا شود در دار ضرب / تا زر اندودیت از ره ننگند / تا خیال کز ترا چه ننگند.

ابیات ۲۹۸۵ الی ۲۹۹۱) مولوی جنسیت را نوعی نظر میداند که موجب همجنس شدن با فرد دیگر میشود.

تاکید مولوی بر هم‌زمانی در واقع مربوط به سنخیت معنوی انسانهاست حق و باطل و صفات و اصول نیک و بد پهلو به پهلو و برابر هم در جهان موجود و جاری است اما اهل حق بسوی حق و اهل باطل به باطل می‌روند و نیکان از سنتها و آیینهای نیک و بدان از روشها و کیشهای نکوهیده پیروی میکنند زیرا هر یک بسوی جنس خود میشتابند و جذب جنسیت همچنانکه میان انسانی با انسان دیگر وجود دارد ما بین انسان و معانی و اوصاف هم موجود است و میتوانیم بگوییم که حق و باطل مانند رگ آب شیرین و شور که از زمین میجهد در هر باطنی موجود است (شرح مثنوی شریف، ج ۱، ص ۳۰۰) مردم نیک و صلحا از آب شیرین حکمت انبیا و معرفت الهی ارث میبرند و این وراثت بمناسبت جنسیت و اتصال معنوی است که با پیغمبران دارند و در حقیقت فرزند جان آنها هستند و همین معنی مستفاد است از آیهی شریفه: *ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ*: ۳۵: ۳۲ (احادیث مثنوی، ج ۱، ص ۳۰۱) (دفتر اول بیت ۷۴۷) و پادشاه اصحاب اخدود (سوره بروج آیه ۱) نیز با پادشاهی سنخیت دارد که نصرانیان را میکشت، مولوی میگوید آن پادشاه، سنتی زشت و آیینی زیان‌آور نهاد و پادشاه اصحاب اخدود (در سوره بروج) از وی تبعیت کرد و وزر و وبال آن روش ناپسند، به او بازگشت.

بنظر مولوی نیاز و طلب آتشین پژوهندگان حقیقت، شعله‌ای از گوهر نبوت است که خرمنگاه عشق آشناک است و همانطور که زبانه آتش، از آن جدایی نمیپذیرد و بدنبال آن میگردد این نیاز و طلب سالکان نیز گرد وجود مردان حق گردانست، مولوی تذکر میدهد که این فیض بی‌مدد طلب به دست نیاید بلکه آن مانند درختی است که میوه بر زمین میفشاند و کسی میوه با خود میبرد که دامن به زیر شاخه درخت گیرد، نتیجه آنکه بر امید فیض و شمول رحمت، بیکار نباید نشست و طلب و کوشش را فرو نباید گذاشت آنگاه میگوید که این مناسبت امر حسّی و نژاد ظاهری نیست بلکه پیوستگی اخلاقی و روحی است و به اشارت شرافت نسب ظاهری را انکار میکند، این پیوستگی رنگ خدایی است که آن را « *صِبْغَةَ اللَّهِ*: ۲: ۱۳۸ » میگوییم (دفتر اول، ب ۷۶۶) و آن، بیرنگی و پاکی از صفات زشت و افکاری است که از اوهام بشری متولد شده و میان افراد بشر جدایی و خصومت افکنده است. (شرح مثنوی شریف، ج ۱، ص ۲۹۳-۲۹۴)

۲- عوامل ارادی موثر در روابط انسانی مبتنی بر محبت در مثنوی

عوامل و عللی که از منظر مثنوی، تحت اراده و اختیار انسان بوده و در جاذبه بین فردی تاثیر دارند، عبارتند از: شایستگیهای اخلاقی نظیر انصاف و علم، خوی نیک، احترام و

ادب، مهربانی و مهرورزی، هدیه دادن، بخشش و سخاوت، عفو و گذشت و کرم، وفاداری، دید و بازدید و عیادت.

## ۲-۱ شایستگی‌های اخلاقی نظیر انصاف و علم

روانشناسان اجتماعی در مطالعات خود دریافته‌اند که در شرایط یکسان، افراد شایسته‌تر و لایق‌تر، بیشتر مورد علاقه قرار می‌گیرند (رک. روان‌شناسی اجتماعی با نگرش به منابع اسلامی، ص ۲۶۲) کاپلان و اندرسون به سال ۱۹۷۳ اعلام کردند که انسانها، افراد باهوش، صمیمی و صالح، را بیشتر دوست دارند (همان). مطابق تحقیقات اندرسون در سال ۱۹۸۶ خصوصیات بی‌ریا، درستکار، وفادار و باهوش به ترتیب بالاترین درجه مطلوبیت را در تحقیقات، حائز شده‌اند. (همان)

در ادبیات دینی و احادیث معتبر اسلامی نیز عدل و انصاف موجب الفت (غیر الحکم، ح ۱۱۳۰)، و پیوند دلها (غیر الحکم، ح ۱۷۰۲)، پایداری دوستی، (غیر الحکم، ۱۰۷۶) و کثرت یاران و دوستان (غیر الحکم، ح ۲۱۱۶) شمرده شده است. امام علی ع فرمود: عقل پردهٔ عیوب است... پس با عقل با هوای نفس خود مبارزه کن تا دوستی تسلیم تو گردد و محبت برایت آشکار گردد. (الکافی، ج ۱، ص ۲۰، ح ۱۳)

بنظر مولوی نیز علم و عدالت برای همه و در هر فرهنگی جاذبه دارد:

وصف صورت نیست اندر خامه‌ها	عالم و عادل بود در نامه‌ها ۱۰۲۴/۱
عالم و عادل همه معنی است و بس	کش نیابی در مکان و پیش و پس ۱۰۲۵/۱
میزند بر تن ز سوی لامکان	مینگنجد در فلک، خورشید جان ۱۰۲۶/۱

مولوی میگوید: هرگاه بخواهند وصف حقیقی از کسی را در نامه یا نوشته‌ای ارائه دهند بصورت و ظاهر آن شخص نمیپردازند بلکه علم و عدل افراد را میسنجند. واضح است که علم عدل در صورت ظاهری اشخاص نمایان نیست بلکه اموری معنوی هستند.

## ۲-۲ خوی نیک

یکی از مهمترین عوامل محبت، خوش اخلاقی و خوی نیک است که جاذبهٔ آن تقریباً بدیهی بنظر میرسد، با این حال در متون روایی تأکیدات مکرری در مورد آن یافت میشود. از جمله علی علیه السلام فرمودند: اخلاق خوب، محبت به بار می‌آورد و دوستی را استوار میکند. مولوی نیز در مورد حسن خلق ابراز نظر کرده است:

من ندیدم در جهان جست و جو	هیچ اهلیت به از خوی نکو ۸۱۰/۲
هر که را خوی نکو باشد، برست	هر کسی کو شیشه دل باشد شکست ۸۱۶/۲

مولوی میگوید: من در این جهان سعی و طلب هیچ شایستگی و لیاقتی را بهتر از نیک خوئی و اخلاق خوب ندیدم. (مستفاد از مضمون حدیث "خیر ما اعطی الناس خلق



حسن" (بهترین چیزیکه به مردم داده شده، خوش‌خویی است) ابیات بین دو بیت مذکور در مورد حسد است بنابراین احتمالاً منظور مولانا علاوه بر برخورد خوب، با دیگران، مطلق ویژگی‌های اخلاقی نیک بوده است مطابق آنچه در علم اخلاق مطرح میشود؛ یعنی سجایای نیک و فضایل اخلاقی کسب شود و رذایل پاک گردد. بیت دوم از این نظر جالب است که زود رنجی را باعث زود شکستن و مقابل خوی نکو معرفی میکند. لذا از نگاه مولوی برای ایجاد روابط محبت آمیز، انسانها باید صبوری را بیاموزند و از زودرنجی برحذر باشند که "هر کسی کاو شیشه دل باشد شکست".

در روابط انسانی یکی از بارزترین برخوردها با مردم بخصوص مخالفان، مدارا است که ریشه در فطرت مهرورزانة انسان دارد. پیروی از خواهشهای نفسانی موجب میشود انسان نتواند در مدارا با انسانهای دیگر موفق شود. بنظر مولوی اگر واقعا خوی و صفت ناپسند در کسی رسوخ نیافته باشد چگونه ممکن است که از مخالفت کسی با آن، آتش ستیز و دشمنی در او شعله‌ور گردد؟ مدارا با مخالفان موجب دوست شدن افراد شده و در دل دشمن جا باز میکنند:

چون نباشد خوی بد محکم شده کی فرزند از خلاف، آتشکده؟ ۳۴۶۹/۲  
با مخالف او مدارایی کند در دل او، خویش را جایی کند ۳۴۷۰/۲

### ۲-۳ احسان (نیکی به مردمان)

احسان و نیکی به مردم از عوامل ایجاد محبت است به نحوی که فرموده‌اند: انسان، بنده احسان است. امام علی علیه‌السلام فرمود: هر که به مردم نیکی کند، دوستی‌اش را با آنان پایدار میسازد. (غرر الحکم، ج ۸۷۱۵) مولوی با توجه دادن مخاطبان خود به این مطلب که احسان کنندگان میمیرند اما احسانهای آنها باقی میماند ایشان را به احسان ترغیب میکند:

محسنان مردند و احسانها بماند ای خنک آن را که این مرکب براند<sup>۱</sup> ۱۲۰۱/۴  
گفت پیغمبر: خنک آن را که او شد ز دنیا، ماند ازو فعل نکو ۱۲۰۳/۴  
مُرد محسن، لیک احسانش نمرد نزد یزدان، دین و احسان نیست خُرد ۱۲۰۴/۴

در ابیات فوق بهره‌ای از آیه ۱۶۰ سوره انعام (من جاء بالحسنة فله عشر امثالها) وجود دارد. بنظر مولوی همانطور که از نزدیکی با سبزه‌زار در روح ما نشاط و شادابی پدید میاید، از نزدیکی نشاط و شادابی با روح ما، نیکی و احسان پدید میاید.

<sup>۱</sup>. به نظر برخی شارحان "مرکب احسان راندن" به معنی احسان نمودن و ادامه دادن به احسان است. (زمانی، ج ۴، ص ۳۶۲)

و ز قران خرمی با جان ما می بزاید خوبی و احسان ما ۱۰۹۶/۲  
 مولوی نیکی به هر کسی را توصیه میکند که همراه و همنشین انسان است. به نظر  
 میرسد این توصیه شامل هر کسی میشود که همراه انسان است اعم از این که عضو  
 خانواده باشد یا دوست و همکار. و حتی میتوان گفت شامل هر کسی میشود که در  
 اتوبوس و مترو و هواپیما و ... همراه انسان است.

پس صله یاران ره لازم شمار هر که باشد، گر پیاده گر سوار ۲۱۴۶/۲  
 مولوی توصیه میکند به دشمن نیز نیکی کن چه بسا به دوست بدل شود. این توصیه با آیه "ادفع  
 بالتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینه عداوه کانه ولی حمیم" (سوره فصلت، آیه ۳۴) مطابق است.  
 این نکته جالب است که مولوی برای کینه، مرهمی مانند احسان را معرفی میکند. با توجه به اینکه  
 کینه ضد محبت است و احسان را نیز در احادیث دینی از عوامل محبت شمرده شده است، برای  
 ایجاد محبت و نیز دوری از کینه، احسان، اهمیت دارد.

ور عدو باشد، همین احسان نکوست که به احسان بس عدو گشته است دوست ۲۱۴۷/۲  
 ور نگردد دوست کینش کم شود زانکه احسان کینه را مرهم شود ۲۱۴۸/۲  
 بنابر توصیه مولوی چون انسانی که چشم باطن بین ندارد باید هر موجودی را گنجی نهفته بداند و  
 هیچ ویرانه‌ای خالی از گنج نیست پس باید به هر درویش تهی دستی بسیار خدمت کرد. (دفتر  
 دوم، ب ۲۱۵۳-۲۱۵۵) بنظر میرسد منظور مولوی غنیمت داشتن فرصتها و گنجهای روابط انسانی  
 است که باید با محبت و احسان پاس داشته شود.

مسلم‌ها همیشه انسان برای در امان ماندن از خطر، رخنه‌ها را میپوشاند، مولوی تذکر  
 میدهد مبادا با ستمکاری بخواهیم بالای احتمالی را دفع کنیم بلکه چاره اصلی در احسان  
 و کرم است که پیامبر فرمود: داووا مرضاکم بالصدقه و امام علی ع فرمود: الصدقه دواء  
 منجح (نهج البلاغه، حکمت ۶) پس:

چاره دفع بلا نبود ستم چاره احسان باشد و عفو و کرم ۲۵۹۰/۶  
 گفت الصدقه مَرَدًّا لِلْبِلا داو مرضاک بصدقه یافتی ۲۵۹۱/۶  
 صدقه نبود سوختن درویش را کور کردن چشم حلم اندیش را ۲۵۹۲/۶  
 مولوی از پاداش و سزای احسان نیز سخن میگوید:

چیست احسان را مکافات ای پسر لطف و احسان و ثواب معتبر ۲۵۶۹/۲  
 لطف و احسان و ثواب پاداش فراوان سزای احسان است. اشاره به آیه ۶۰ سوره رحمن  
 (هل جزاء الاحسان الا الاحسان) این بیت در ادامه سوال و جوابی آمده است که مؤمنان در  
 قیامت میپرسند مگر دوزخ راه مشترک نبود (ان منکم الا واردها، مریم، ۷۱) چطور شد ما

آن را ندیدیم؟ و پاسخ این است که چون شما آتش نفستان را با جهد و کوشش تبدیل به مهار کردید و آتش خشمندان به حلم، شهوتان به تقوی، حرصتان به ایثار تبدیل شد و حسد نیز مبدل گشت نار را به بگی مبدل ساخته‌اید. (دفتر دوم، ابیات ۲۵۵۴ به بعد) در دفتر چهارم و ششم نیز مطالبی در مورد احسان هست که برای پرهیز از اطاله کلام عرضه نمیشود.

#### ۲-۴ مهربانی و مهرورزی

امام علی علیه‌السلام فرموده‌اند: "به دوستت ابراز دوستی کن تا دوستت بدارد و گرامیش بدار تا گرامیت بدارد." (۱). رابطه ایمان و سعادت اخروی با محبت به مردم بحدی است که رسول خدا فرمودند: "هرگز ایمان نخواهید آورد مگر آنکه یکدیگر را دوست بدارید"<sup>۲</sup>. در دنیا شیرمردان فراوانی وجود دارند که در موقع بلند شدن افغان و فریاد استمداد ستمدیدگان، از خود می‌گذرند و جانبازیها میکنند. مهر و داد و رحمت آنان، انگیزه و علتی ندارد؛ آنان گام به مافوق انگیزه‌ها و عللی گذاشته‌اند... انگیزه اساسی شیرمردان راه حق، همان مهربانی و محبت است که درون آنان را مانند دریا می‌خورشاند و در شکل جویبارها به کام تشنگان محبت فرو میریزد (تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۴، ص ۴۹۵) انسان عالم که جوینده حق و حقیقت است، لازم است که آنچه را که نمیداند بیاموزد و به آنچه که میداند آگاه شود و با آنانکه ناتوانی ذهنی دارند مهربانی و شفقت نماید و از کند ذهنی آنانکه ذهن را کد دارند در شگفتی فرو نرود. (همان، ج ۶، ص ۹۶)

به اعتقاد مولوی محبت باید از عمق دل و جان باشد و اظهار زبانی بدون مایه درونی آن سودی ندارد. در مثنوی، ابراز محبتی که از صمیم دل نباشد به سبزه و گلی تشبیه شده است که در سرگینزار بروید (اشاره به حدیث ایاکم و خضراء الدمن که به علت بوی بد نمیتوان آنرا خورد یا بویید). از بی وفایی سست عنصران احتراز لازم است و نباید به آنها روی آورد زیرا نیکویی آنان همانند پل ویران است که اگر آدم جاهلی روی آن پل پا گذارد هم پای او میشکند و هم پل. پس بنظر مولوی عامل هر شکستی انسانهای سست عنصری هستند که ابراز محبتی دروغین دارند.

۱. تحب الی خلیک یحیبک و اکرمه یکرکم (غررالحکم، ح ۴۵۳۰)

۲. قال رسول الله لن تومنوا حتی تحابوا (غررالحکم ح ۴۵۰۶)

سوی لطف بی وفایان خود مرو  
 کان پل ویران بود، نیکو شنو ۲/۲۸۴۲  
 گر قدم را جاهلی بر وی زند  
 بشکند پل، و آن قدم را بشکند ۲/۲۸۴۳  
 همچنین در مورد مهرورزی و روابط محبت آمیز بین افراد، مولوی معتقد است صفای ولی بر حق،  
 و رسول حق موجب مهربانی و مشفق شدن مادرانه امت نسبت بهم میشود؛ مطابق حدیث المومنون  
 کر جل واحد گویی ایشان، فردی واحد هستند:.

مرغ جانها را چنان یکدل کند  
 کز صفاشان بی غش و بی غل کند ۲/۳۷۱۰  
 مشفقان گردند چون والده  
 مسلمون را گفت نفس واحد ۲/۳۷۱۱  
 قبیله‌های اوس و خزرج ساکن یثرب بودند و دشمنی دیرینه ای با یکدیگر داشتند، اما به برکت  
 اسلام و ایمان به رسول خدا نفسی واحد شدند:

نفس واحد از رسول حق شدند  
 و نه هر یک دشمنی مطلق بدند ۲/۳۷۱۲  
 اولاً اخوان شدند آن دشمنان  
 همچو اعداد غیب در بوستان ۲/۳۷۱۵  
 مولوی با اشاره به آیه ۱۰ سوره حجرات "انما المومنون اخوه فاصلحوا بین اخویکم" (همانا مومنان  
 برادر یکدیگرند پس میان برادران خود اصلاح کنید) میگوید مسلمانان از این آیه پند گرفتند و  
 تعدد و کثرت خود را در هم شکستند.

وز دم المومنون اخوه به پند  
 در شکستند و، تن واحد شدند ۲/۳۷۱۶  
 مولوی میگوید چون محبت و اظهار و ابراز آن، وابسته به محبت و عشق الهی است پس آفرین بر  
 عشق استاد کل که میتواند میان همه آدمیان وحدت برقرار سازد.

آفرین بر عشق کل اوستاد  
 صد هزاران ذره را داد اتحاد ۲/۳۷۲۷  
 به عقیده مولوی آب رحمت، چاره دفع آتش است، و چشمه آب رحمت، انسان مؤمن است، چشمه  
 حیاتی که در روح پاک نیکوکار است:

گر همی خواهی تو دفع شر نار  
 آب رحمت بر دل آتش گمار ۲/۱۲۵۲  
 چشمه آن آب رحمت، مومن است  
 آب حیوان، روح پاک محسن است ۲/۱۲۵۳  
 پس گریزان است نفس تو ازو  
 زآنکه تو از آتشی، او آب جو ۲/۱۲۵۴  
 مولوی که در جاهای متعدد مثنوی برگشت نیکیهها را به خود انسان به تصویر میکشد،  
 میگوید اگر میخواهی دیگران با تو مهربان باشند، تو نیز با دیگران بخصوص، با اشخاص  
 ضعیف، مهربان باش.

اشک خواهی رحم کن بر اشکبار  
 رحم خواهی بر ضعیفان رحم آر ۱/۸۲۲  
 در حکایت "جزع ناکردن شیخی بر مرگ فرزندان خود" شیخ گفت من حتی نسبت به کافران نیز  
 دلسوز هستم تا چه رسد به فرزندانم، و حتی نگران سگهایی هستم که با سنگها آسیب میبینند و  
 برایشان دعا میکنم خدایا طوری کن که خلق سگها خوب شود و مردم آنها را سنگسار نکنند.

مولوی از آیه ۱۰۸ سوره انبیا استفاده کرده رحمت برای جهانیان بودن رسول خدا را به همه اولیا توسعه میدهد که:

زان بیاورد اولیا را بر زمین      تا کندشان رحمه للعالمین ۱۸۰۴/۳  
و سپس میگوید مردم در برخورداری از رحمت الهی دارای مراتبی مختلفند؛ عامه مردم از رحمت جزئی برخوردار میشوند و و بلند همتان (همامها) از رحمت کلی بهره‌مند میگردند.

رحمت جزوی بود مر عام را      رحمت کلی بود هتمام را ۱۸۰۶/۳  
رحمت جزوش قرین گشته به کل      رحمت دریا بود هادی سبل ۱۸۰۷/۳  
سپس مخاطب را توصیه میکند که رحمت کلی راهادی خود قرار داده، رحمت جزوی خود را به رحمت کلی پیوند دهد و رهسپار طریق گردد.

رحمت جزوی بکل پیوسته شو      رحمت کل را تو هادی بین و رو ۱۸۰۸/۳

## ۲-۵ هدیه دادن

مطابق روایات هدیه دادن یکی از عوامل محبت است؛ امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: هدیه، محبت را جلب میکند. (غررالحکم ص ۴۳۵) به نظر مولوی چون نیکوکاریه‌های ظاهری، دلیل بر محبت‌های درونی است؛ وقتی مردم نسبت بهم محبت میکنند و هدیه میدهند نشان دهنده نوعی انفعال درونی است که در آنان نسبت به همدیگر پدید آمده است.

هدیه‌های دوستان با همدگر      نیست اندر دوستی الا صور ۲۶۲۶/۱  
تا گواهی داده باشد هدیه‌ها      بر محبت‌های مضمّر در خفا ۲۶۲۶/۱  
زانکه احسانهای ظاهر شاهند      بر محبت‌های سرّای ارجمند ۲۶۲۸/۱  
در جای دیگر، مولوی، بدون هدیه رفتن نزد دوستان را تشبیه به کسی میکند که بدون گندم به آسیا میرود:

بر در یاران تهیدست آمدن      همچو بی گندم سوی طاحون شدن ۳۱۷۱/۱

## ۲-۶ بخشش و سخاوت

امام علی فرمود: سبب المحبه السخاء: عامل و سبب دوستی، سخاوت است. (غررالحکم، ص ۳۷۸) و نیز در حدیث دیگری از امام علی آمده است که (فرد) بخشنده، محبوب و ستوده است، گرچه از بخشش او چیزی به ستایشگرش نرسد... (غررالحکم، ص ۳۷۸)؛ از جمله اخیر میتوان استنباط کرد که بخشش به هر حال ستودنی است حتی کسیکه بهره‌ای از بخشش فرد نمیبرد بخشنده را میستاید.

سختی در لغت بمعنی جوانمردی و کرم؛ بخشش و دهش است اما در اصطلاح اهل تصوف مرتبه‌ای فروتر از جود است زیرا گفته‌اند هر که برخی بدهد برخی باز گیرد، وی صاحب سخا بود و هر که بیشتر بدهد و از آن

چیزی خویشان را باز گیرد، جود است. (ترجمه رساله قشیریه، ص ۴۰۲) مولوی با اشاره به حدیث نبوی که فرمود من ایقن بالخلف جاد بالعطیه (احادیث مثنوی، ص ۵۱) و با استفاده از آیه ۱۶۰ سوره انعام، میگوید:

گفت پیغمبر که هر که از یقین      داند او پاداش خود در یوم دین ۸۹۵/۲  
 که یکی را ده عوض می آیدش      هر زمان جود دگرگون زایدش ۸۹۶/۲  
 علت بخشش از نظر مولوی یقین به پاداش، و علت بخل، نابینایی است:

جود جمله از عوضها دیدن است      پس عوض دیدن ضد ترسیدن است ۸۹۷/۲  
 بخل، نادیدن بود اعواض را      شاد دارد دیدن در خواض را ۸۹۸/۲  
 پس به عالم هیچکس نبود بخیل      ز آنکه کس چیزی نبازد بی بدیل ۸۹۹/۲  
 پس سخا از چشم آمد نه زدست      دید دارد کار جز بینا نرست ۹۰۰/۲  
 به این ترتیب مولانا نتیجه میگیرد توجه و دیدن سودمند است و کار از چشم ساخته است؛ و سخاوت‌مندی از چشم حاصل میشود نه از دست.

یکی از مهمترین سخاوت‌مندیها از منظر مولوی، ترک شهوتها و لذتهاست (۱۲۶۶/۲ - ۱۲۶۸ و ۱۲۷۲/۲ و ۱۲۷۳) اما اوج سخاوت‌مندی، از دید مولوی، بخشش جان در راه جانان است وی میگوید:

آن درم دادن سخی را لایق است      جان سپردن، خود سخای عاشق است ۲۲۳۵/۱

## ۲-۷ عفو و گذشت و کرم

خواجه نصیرالدین طوسی در تعریف عفو نوشته است: عفو هنگامی است که بر نفس آسان بود ترک مجازات به بدی، یا طلب مکافات به نیکی با حصول تمکن از آن قدرت (طوسی، ۱۳۶۰، ص ۱۱۵) و کریم را چنین تعریف کرده‌اند: کریم آنکس است که میبخشد پیش از درخواستن، و میبخشاید پیش از پوزش. (اسرار التوحید، تعلیقات، ص ۱۶۲) در مثنوی، یکی از نمونه‌های عفو و گذشت در داستان پیر چنگی مشاهده میشود، مولوی در این حکایت بسیار جذاب، تبیین میکند که انسان، چه بسا با گذشت و اغماض خود میتواند، انسانهای دیگر را از راه خطا به راه راست هدایت نماید. (دفتر اول، ابیات ۱۹۱۳ به بعد و ۲۱۸۰ به بعد)

نمونه دیگر از کرم و گذشت، در اخلاق خلیفه بزرگواری مشاهده میشود که سبوی آب اعرابی را میپذیرد (۲۲۵۲/۱ به بعد) و الطاف خود را شامل حال او میکند. در ادامه داستان (ابیات ۲۷۰۳/۱ به بعد) که لطف شاه بر اعرابی ادامه داشت و خدمتکاران در راه برگشت به خانه به او کمک میکردند، راه نزدیکتر یعنی عبور از راه آبی انتخاب شده بود، سرانجام، اعرابی با مشاهده دجله بیشتر به کرم و گذشت و بزرگواری خلیفه پی برد که با

داشتن اینهمه آب فراوان چگونه آن آب باران را (که در گذر زمان بدبو نیز شده بود) پذیرفت و سیویم را پر از طلا نمود. (دفتر اول، ۲۸۵۸-۲۸۶۰)

در حکایتی دیگر که در سبب ورود حدیث نبوی "الکافر یا کل فی سبعة امعاء و المومن یا کل فی معاء واحد" (دفتر پنجم، ۲۶۴-۲۸۶) مولوی هم در مقدمه داستان و هم در اصل آن، بزرگواری و کرم رسول خدا را بیان کرده است. مقدمه داستان این است که عده‌ای از کافران از راهی دور به مسجد در آمدند و به پیامبر (ص) گفتند که ما را بعنوان مهمان بپذیر. همینکه عده‌ای کافر اینگونه از پیامبر می‌خواهند تا آنها را بعنوان مهمان به خانه خود یا مومنین ببرد، اخلاقی بسیار شگفت‌انگیز از این مظهر کرم و اخلاق الهی را به نمایش می‌گذارد. در اصل داستان نیز وقتی مرد پرخور که رختخواب را آلوده کرده و از شرم، فرار کرده بود برای حرص حرزی که داشت، برگشت و دید رسول خدا (ص) شخصا متکفل شستن رختخواب شده‌اند. وقتی مرد چهره خندان حضرت را دید چنان پریشان شد که دو دستی بر فرق خود کوبید و به دست و پای پیامبر افتاد. اما آن حضرت او را مورد لطف خود قرار داد و مرد چنان تحت تاثیر اخلاق نیک پیامبر قرار گرفت که از صمیم دل ایمان آورد.

چون ز حد بیرون، بلرزید و طپید / مصطفایش در کنار خود کشید ۱۳۲/۵  
ساکنش کرد و بسی بنواختش / دیده‌اش بگشاد و داد اشناختش ۱۳۳/۵  
خواست دیوانه شدن، عقلش رمید / دست عقل مصطفی بازش کشید ۱۶۹/۵  
بدینسان مولوی نشان می‌دهد که چگونه کرم و گذشت می‌تواند دشمن را به دوست تبدیل نماید. در جای دیگر، مولوی، مردان الهی را به آب تشبیه می‌کند که دارای عفو و کرم بینظیر هستند. او از قول آب که همه پلیدیها را پاک می‌کند چنین می‌گوید:

هین بیاید ای پلیدان سوی من / که گرفت از خوی یزدان خوی من ۲۰۴/۵  
در پذیرم جمله زشیتیت را / چون ملک پاکی دهم عفریت را ۲۰۵/۵  
در داستان حجره داشتن ایاز و اتهامی که به او زده شده بود پس از آشکار شدن امر، پادشاه از ایاز می‌خواهد که امرای حسود را هرگونه که مایل است مجازات نماید. (دفتر پنجم ابیات ۱۸۵۷ به بعد) ایاز امیران را مورد عفو قرار می‌دهد و مولوی به عفو کرم خداوند متعال منتقل می‌شود که اگر خدا از گناه متهمان در می‌گذرد و به آنها لطف می‌کند، با بیگناهان چه عنایتها خواهد نمود؟

متهم را شاه چون قارون کند / بیگنه را تو نظر کن چون کند؟ ۲۰۹۷/۵  
در داستان شکستن گوهر توسط ایاز (دفتر پنجم ابیات ۴۰۳۵ به بعد) که از نظر امیران دیگر امری نکوهیده بود، پادشاه می‌خواست امیران را بخاطر نافرمانی بکشد اما ایاز پادرمیانی کرد و گفت عفو کردن، بهتر است از یک دریا عفو داشتن. در این مورد خواجه

نصیرالدین طوسی معتقد است فضیلت باید از انسان، به دیگری برسد؛ هنگامی که آن فضیلت به دیگری برسد و نفع آن شامل دیگری شود، ارزش دارد. بنابراین عفو و گذشت هنگامی مفهوم حقیقی دارد که مصداق پیدا کند و انسان، دیگران را مورد عفو و گذشت قرار دهد.

عفو کن زین بندگان تن پرست عفو از دریای عفو اولیترست ۴۱۵۳/۵  
از دیدگاه مولوی "عفو" و "گذشت" انسانها از یکدیگر مانند جوی آب یا حداکثر در حد یک سیلاب است که به دریای عفو خداوند متعال منتهی میشود.

عفو خلقان همچو جو و همچو سیل هم بدان دریای خود تازمن خیل ۴۱۳۶/۵  
مولوی تذکر میدهد چه بسا انسان کامل از خطای دیگران آگاه است و از روی حلم و بردباری آن را اظهار نمیکند و از خطای ایشان چشم‌پوشی میکند و ایشان را مورد عفو قرار میدهد و در این امر تنها حلم و بردباری انسان کامل است که موجب اغماض از خطای دیگران میشود. مولوی کسی را شاه میدانند که در نهایت مهرورزی و عطوفت و مهربانی، فردی با گذشت و متعالی است:

شاه را غافل مدان از کار کس مانع اظهار آن حلم است و بس ۲۰۹۸/۵  
مَنْ هُنَا يَشْفَعُ بِهِ پيش علم او لا ابالی وار الا حلمم او ؟ ۲۰۹۹/۵  
به اعتقاد مولوی بازتاب عفو و گذشت انسان به خود او بر میگردد؛ زیرا وقتی از خطاهای دیگران چشم‌پوشی میکند، دردل آنها ایجاد مهر و علاقه مینماید و ایشان لاقبل با دعاهایی که در حق او میکنند از خدا برای او سعادت و سلامت میطلبند. پس آن عفوها چون کبوتر، در حقیقت به جانب خود شخص باز میگردد. (دفتر پنجم، ب ۴۱۷۷)

## ۲-۸ وفاداری

وفاداری به وعده‌ها و پیمانها یکی از ویژگیهایی است که در همه مکاتب اخلاقی، ستوده میشود. خواجه نصیرالدین طوسی وفا را یکی از انواعی میدانند که تحت جنس عدالت است و آن را چنین تعریف میکند: اما وفا آن بود که از التزام طریق مواسات و معاونت تجاوز جایز نشمرد. (گزیده اخلاق ناصری، ص ۳۵) وفا از عوامل محبت در روابط بین انسانها بشمار میرود. وفا قبل از هر چیز باید به عهدی باشد که بنده، با خدا بسته است، مولوی میگوید کسانی که وفادار بوده‌اند به تمامی اصناف فزونی یافته‌اند، کوهها و دریاها مطیع و مسخر ایشان شده است و عناصر طبیعت نیز فرمانبردار ایشان شده اند و اینها اندک نشانه‌ای است تا نتایج وفاداری را به مردمان نشان دهند. (دفتر دوم، ب ۱۱۹۲-۱۱۹۴) اما صوفی را شرط است که در حق همگان وفادار باشد (شرح مثنوی، ۱۳۷۳، ج ۵، ص ۶۱)



مولوی میگوید: اگر غلام هندوی نسبت به شاه وفادار باشد از فرزند شاه عزیزتر میشود و بخت و اقبال جاودانه به سراغش می‌آید. غلام که جای خود دارد، حتی اگر سگ دربان، وفادار باشد، صاحبش در دل، از او رضایت فراوان پیدا میکند.

ور غلام هندوی آرد وفا دولت او را می زند طال بقا ۳۱۵۷/۵  
چه غلام؟ از بر دری سگ با وفاست در دل سالار، او را صد رضاست ۳۱۵۸/۵  
این حال سگ است که صاحبش به جهت وفا پوزش را میبوسد و اگر موجود وفادار شیر باشد در اثر وفا به چه پیروزیهایی خواهد رسید  
زین چو سگ را بوسه بر پوزش دهد گر بود شیری چه پیروزش کند؟ ۳۱۵۹/۵  
به نظر مولوی انسان نباید کمتر از سگ باشد؛ اگر از در خانه‌ای تکه نانی به سگی دهند، هرگاه آن سگ به در آن خانه رسد اظهار وفاداری و خدمتگزاری میکند، حافظ و نگهبان آن خانه میشود حتی اگر از سوی اهل خانه نسبت به او خشونت و آزار برسد. او در آن خانه را جایگاه خود قرار میدهد و رفتن به آستانه خانه دیگر را ناسپاسی و بی‌وفایی می‌شمارد. (دفتر سوم، ۲۸۷-۲۸۹) و حتی اگر سگ دیگری بسوی آن خانه بیاید سگان محله او را ادب میکنند و میگویند برو به جایگاه اول خودت زیرا مدیون ولی نعمت خودت هستی. حتی آن سگ را می‌گزند تا در حق نعمتی که خورده است کوتاهی نکند. (دفتر سوم، ابیات ۲۹۰-۲۹۲)

به اعتقاد مولوی وعده‌ها یکی از دو نوع صادقانه یا دروغین است:

وعده‌ها باشد حقیقی دلپذیر وعده‌ها باشد مجازی تاسه‌گیر ۱۸۰/۱۲  
وعده اهل کرم نقد روان<sup>۱</sup> وعده ناهل شد رنج روان ۱۸۱/۱  
وعده مردم بزرگوار همچون گنج قارون است. اما وعده مردم نالایق رنج روان است یعنی موجب کدورت قلب و تیرگی روح شود. به عقیده مولوی علت نقض عهد، حماقت است و حفظ حرمت سوگند و وفاداری نشان دادن شیوه پرهیزکاران است:

۱. نقد روان: گنج روان، گنجی از مسکوک رایج، گنج قارون  
۲. خفقان اور، مجازا چیزی که موجب بیقراری و پریشانی میشود.

نقض میثاق و عهدود از احمقی است      حفظ آیمان و وفا کار تقی است ۲۸۷۵/۲  
همانطور که در ابتدای بحث وفاداری بیان شد وفا، ارتباط با قبول حق دارد؛ هر کس حق را رد کند گرچه با وفا باشد در واقع بیوفاست:

بی وفایی دان وفا بار د حق      بر حقوق حق ندارد کس سبق ۳/۳۲۴  
پس حق سابق از مادر بود      هر که آن حق را نداند خر بود ۳/۳۲۹  
ازمهمترین توصیه‌ها در روابط اجتماعی همین است که کسیکه حق خالق را ادا نمیکند  
چطور ممکن است به طرف انسانی خود وفادار باشد؟ مولوی مخاطب خود را از دوستی با  
بیوفایان برحذر میدارد:

سوی لطف بیوفایان خود مرو      کآن پل ویران بود نیکو شنو ۲/۲۸۴۲

## ۲-۹ دید و بازدید و عیادت

در احادیث اسلامی دید و باز دید از عوامل ایجاد محبت محسوب میشود؛ رسول خدا (ص) فرمود: دید و باز دید دوستی را استوار میسازد (مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۷۴، ح ۱۲۲۱۰) یکی از مصادیق رفتارهای مهرورزانه و روابط مبتنی بر محبت و یکی از عوامل محبت، عیادت بیماران است که البته آدابی دارد و کتب اخلاق به آنها پرداخته اند. مولوی معتقد است احوال بیمار را پرسیدن و عیادت بخاطر پیوند روحی و معنوی است و این پیوند و اتصال معنوی حامل صد نوع محبت و دوستی است؛ یعنی عیادت پیوندی است که محبت‌ها را بسیار می‌افزاید.

این عیادت از برای این صله‌ست      وین صله از صد محبت حامله ست ۲/۲۲۱۲  
به نظر مولوی در رفتن به عیادت بیمار چند فایده وجود دارد که آن فواید به خود انسان باز میگردد. به نظر او شخص بیمار ممکن است از اولیاء خدا باشد و یا همراه انسان در طی طریق باشد که صله ایشان در هر حال واجب است:

در عیادت رفتن تو فایده ست      فایده آن باز با تو عایده ست ۳/۲۲۱۴  
فایده اول که آن شخص علیل      بوک قطبی باشد و، شاه جلیل ۲/۲۱۴۴  
ور نباشد قطب، یار ره بود      شه نباشد فارس اسپه بود ۲/۲۱۴۵  
پس صله یاران ره لازم شمار      هر که باشد، گر پیاده گر سوار ۲/۲۱۴۶  
مولوی در ادامه بیان فواید عیادت برخی از فواید را برمی‌شمارد و به قول خودش از خوف درازی سخن از بیان برخی دیگر اجتناب میکند. از جمله فواید عیادت بیماران در مواقعی است که شخص بیمار دشمن انسان است و عیادت او، احسانی است که دشمن را به دوست تبدیل میکند یا حداقل از شدت کینه‌ورزی او میکاهد:

ور عدو باشد، همین احسان نکوست که به احسان بس عدو گشته است دوست ۲۱۴۷/۲  
ور نگردد دوست، کینش کم شود زانکه احسان کینه را مرهم شود ۲۱۴۸/۲  
بس فواید هست غیر این ولیک از درازی خایفم، ای یار نیک ۲۱۴۹/۲

### نتیجه‌گیری

این تحقیق، عهده‌دار احصاء عوامل موثر بر محبت در روابط بین انسانی بود. بررسیها نشان می‌دهد می‌توان دو دسته اصلی برای عوامل محبت برشمرد: اول: عواملی که از اختیار انسان خارجند و غیرارادی محسوب میشوند. دوم: عواملی که اراده انسانی در آنها دخیل است. از بین عوامل غیرارادی، عامل جنسیت و سنخیت در مثنوی مورد توجه بیشتری بوده است.

در احصاء عوامل ارادی، به نه عامل بیش از بقیه عوامل در مثنوی توفیق داشتیم؛ نه عامل عبارتند از: ۱- شایستگیهای اخلاقی، ۲- خوی نیک، ۳- احسان، ۴- مهربانی و مهرورزی، ۵- هدیه دادن، ۶- بخشش و سخاوت، ۷- عفو و گذشت و کرم، ۸- وفاداری، ۹- دید و بازدید و عیادت. امید است با بهره‌گیری از بیان لطیف و شیوای مولوی در مثنوی شریف، به ترویج فرهنگ مهرورزی و محبت که مهمترین دستور اجتماعی اسلام است موفق شویم.

### منابع

۱. احادیث مثنوی، فروزانفر، بدیع‌الزمان، چ ۳، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۱. ب.
۲. اخلاق ناصری، طوسی، نصیرالدین محمد بن محمد بن حسن، تصحیح و تنقیح مجتبی مینوی، چاپ دوم، خوارزمی، ۱۳۶۰.
۳. ارتباط شناسی، محسنیان‌راد، مهدی، تهران، چاپ پنجم، سروش، ۱۳۸۲.
۴. آیین مهرورزی، کاشفی، محمدرضا، چ ۸، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۶.
۵. برگزیده اخلاق ناصری، طوسی، نصیرالدین، به اهتمام دکتر محمد علوی مقدم و دکتر رضا اشرف‌زاده، تهران، توس، چ ۴، ۱۳۷۲.
۶. ترجمه رساله قشیریه، فروزانفر، بدیع‌الزمان، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۱ الف.
۷. تفسیر مثنوی مولوی، نیکلسون، رینولد الین، ترجمه جواد سلماسی زاده، اقبال، تهران، چ ۲، ۱۳۷۴.
۸. تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، جعفری، محمدتقی، صفا، تهران، ۱۳۷۳.
۹. جاذبه و دافعه امام علی ع، مطهری، مرتضی، صدرا، تهران، چ ۸۶، ۱۳۹۲ الف.

۱۰. الحکمه‌المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه، صدرالدین شیرازی محمد بن ابراهیم، دار احیاء التراث العربی، بیروت (۱۴۱۰ق)
۱۱. دوستی در قرآن و حدیث، محمدی ری‌شهری، محمد، با همکاری محمد تقدیری؛ ترجمه سید حسن اسلامی، ویرایش ۲، قم، دارالحدیث، ۷، ۱۳۹۳.
۱۲. روان‌شناسی اجتماعی با نگرش به منابع اسلامی، آذربایجانی، مسعود و همکاران، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۲.
۱۳. شرح جامع مثنوی معنوی، زمانی، کریم، اطلاعات، تهران، چ ۳، ۱۳۷۵.
۱۴. شرح مثنوی شریف، سید جعفر شهیدی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۶
۱۵. شرح مثنوی شریف، فروزانفر، بدیع الزمان، زوار، تهران، ۱۳۷۹.
۱۶. غررالحکم و دررالکلم، الامدی التمیمی، عبدالواحد، تحقیق سید جلال‌الدین ارموی، دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۰.
۱۷. فرهنگ دهخدا، دهخدا، علی اکبر، زیر نظر دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی، سازمان لغتنامه، تهران، ۱۳۵۲، ذیل واژه روابط با استناد به غیاث اللغات، دزی و ناظم الاطباء
۱۸. فلسفه اخلاق، مطهری، مرتضی، صدرا، تهران، چ ۳۸، ۱۳۹۲.ب.
۱۹. لغتنامه معین، معین، محمد، چاپ ۵، امیرکبیر، ۱۳۶۵
۲۰. مبانی ارتباطات انسانی، فرهنگی، علی اکبر، خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۷۴
۲۱. مستدرک الوسائل و منبسط المسائل، طبرسی (النوری الطبرسی)، حسین، الطبعة الثانية، موسسه آل‌البيت لاحیاء التراث، بیروت، ۱۴۰۸ق.
۲۲. مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی، مثنوی، به اهتمام رینولد الین نیکلسون، امیرکبیر، چاپ یازدهم، ۱۳۷۱.
۲۳. نهج‌البلاغه، شریف رضی، تحقیق محمد دشتی، قم، چاپ دوم، ۱۳۶۹.
۲۴. وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، العاملی، محمد بن حسن الحر، الطبعة الاولى، موسسه آل‌البيت، قم، چ ۳، ۱۳۷۵ش